

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
نفس خواب ابن سیرین منظومه

ورز خود آب بیدار با ام آب	زندگانی تمام عمر بکام
اب بینی اگر بیدازد آتش	کردن از و امها بر درازد
آتش فرو خستن ولایت دان	و آنچه سوزد منقریب زمان
کز آتش بسوزد اندامش	پیشی در رود بید با مش
آتش ستمکن بلا باشد	گیرد ابنوم و حشمت با با
هر که آتش ز جای بود	بلکه یا بشهره بل حرام خود
گر کسی خورد آتش اندر خواب	کار صعب آیدش به پیش عذاب
گر بدی آید آله بر آتش	عیش تا اندر جها شود نا
سخن ناخوش است خوبش	نیک بد نیست خواب خاکستر
آتش آید سبک و آهین آوردن آرد	مست مال از کسان طلب کردن
آرد کندم شده اند خواب	آسمان زمین شد سرشتن زیاده اسباب
و در کند آسمان بد و در باز	اندر افتد بی نفعت و ناز
سلامت بر آسمان شدن در خواب	شد دلیل مضرت از هر باب
هر که بید کند گرفت بوگردون	دولت و نعمتش شود افزون

و در رفتن از آسمان در خواب      مشرکش و ان و مستحق عذاب  
 آنچه بی چریت در تا و پل آتش      مبت بر فقر و بر ریاض و پل  
 افتابیت شاه مه دستور      دین افتاب کاتبش تیر و مشتری کنجور  
 شهنه هر ام و مظهریش نیمه      کشته کبوال لسان پیم امه  
 دین و نقص افتاب بخواب      نقص سلطه شمار در همه باب  
 باز نقصا ماه در قعر      افتابه نیت خرفق کار و بار وزیر  
 خادم است در تا و پل      آوینش <sup>هوا</sup> ز صخران برین شناسی لیل  
 کرد آوینش میا موی      شود لیل غنی و کار موی  
 موی بودن ز ایک از اندک      دهد از غم ترا فرج فرجام  
 ایک کج خواب بلخ غمت      کج تر کر چه حکم ان بهمت  
 هر که بیند بخواب در آمو      آئینه منفعت بیند از زمان نکو  
 هر که در خواب آینه بیند      روی شرفی بر آئینه بیند  
 زن کند کرد آینه نکرد      زانکه محسر معاینه نکرد  
 و زنی بیند او بیاید شو      واید از شوی شالیش بودی  
 و کرا و در فی المثل بیوند      ابر سپه زود باشد که آورد  
 بنکام سختی مشونا آمد      کز ابر سپه بارد ابر سفند

اسب یارین و بالجام تمام دولت خاص گشت و در آ عام

دوستورش مراغ میزند مراغ مال و جایش تمام شد بخرد

مال و شای بود کجاست <sup>غلط زدن</sup> اسب کجاست کز باشد لیل بر فرزند

استر آمد لیل غم سفر استروخز بخت نیکست بولشتن خور

مرد باشد بخواب استر از اشتر لیک عاده زانت و غم سفر

مغفرت خویش و بار خدا استغفار پیش آرد هر آنچه داد و درای

کوشش خفد دماغ مال کوشش نافر کرم خوردنش بر ملال لب

شهری آمد سرشک سرد بخواب اشک چشم و در بود کرم انده است غلاب

اصلع کل چه موی سر یابند دولت کرم هر مرادی که هست در پایند

از دست ما به شهر ی از دست بویزه مال و از قید محنت آزادی

هر که در خواب بدید نارترین انار شیرین باق بر کنج زرد و سیم کبک

لیک انار ترش مبر از انار ترش با خستنا بد سر کلباساز

بمچو زهنتون بود که <sup>تعبیر</sup> انجیر در نکوئی و در بدی انجیر

باشان گشت مادی حرام انگشت از پی و در ساختن مادا

غم بود چینه سیم بود انگور انگور دگرهای دگر بغم و سرور

خفته کردن مبارکست بخواب خفته پاکتی از کناه خمر و صواب

لایک بختی دین خود	هر دنیا نکه و دنیا بد
چون خوابی کند بخوا بآب	خوابی کرده عار
خوبه وقت خود زانت بخوا	ضربه لایک بیوقت محنت عذاب
حری باشد خواب بر دشمن	حری ابدی زشت صوره و بر منی
بست خرم خواب در کوش	ضرا کوش ای پرتو درانی عباده کوش
هر که بیند بوقت خود خرا	کعبه از هر مراد کامروا
منفعت باشد از اجرائش	تر نیست باشد از و در کاش
مرد بر بال بود خور و خواب	مردی با اعتبار و حرمت و آب
هر که بیند خواب مع و شری	مع و شری دور کرد ز هر بلا و شری
خست بختی غماز بسیار است	خست و در بود خام مال بسیار است
وانکه از خست بختی کرد	خفتن و بیش نبود کوش بود دنیا
گر خواب اندر رود خفته	ورع ز بد اوست بزم خفته
مگر خطا حال بود زندان است	خطا حال بیک نه ترا چه راحت است
خوش تن را چه شاد خندان	خندان سعادتان روی عیش نماند
چون بستم کند خواب در	بستم از طرب روی او شود کلون
نعت آرزوی فرزندان	سفره از دونه کونه خورد بخوا

خوان بی خوردن اگر بپزند تا خالی	عمر بپند مهره بر چپند
مهره بپزند خورد نشود شکر خوردن	مست ناولش انده تمام
گر کسی هست زده بپوشی خود	دو تبه خویشا رحم خویش زود بپوند
مسحوق مال با یک آب من خوب	خواه کرده از خواه کوبن کن
در خوب بر زمین فلکند خوب	خواند آستن بخرد صیغه برای آب
و در بپزند بر درخت بلند	کج کند عهد و شکند و کند
هر که بپند که بود برداری	الداد مردش در نظاره بسیار
زود باشد که مهنری با بد	در سراسر آن سری با نشد
دختر آمد بخواب شاری و ناز	دختر
در کسالت بود زغم رستن	در
و در خانه را کسالت خوب	یابد از کرد کار رفتن لا کباب
گر بود جاها را بود عام	شود اندر و لایقی حاکم
هر که بپندد دختر از خواب	نازه در سر کشیده و سهراب
دین پاکست یازن بنگو	که بود مرد و امن از آهو
گر نشاند کسی بخواب درخت	یابد امید های خویش از بخت
هر ملاک که یابد از خویشا	در اندام سخن زشت باشد از ایشان
در دینه دلیل براف	یا نه خرجی که در دوزان نصیب

یا نه خود در پشت اندر خوا	مست مرک بر ارد و احباب
دین در دنا فجوی بد است	کفتکو با عهد امل خود است
چه مرده آکه بود در خاک کس	و در ایمانی بود بحرف سدا
و دیداروشی مستحق میرا	در پیشی کرده از بند مرغمی آزاد
و خورد آب جلد در پایاز	پیر شامی کند بچهره راز
هر که دریا بخوب در سپند	ان زمستان بکام بنشیند
کرد مدد یگری و دانش نام	چیره کرد بر او باید کام
هر که بیند رخ داد در خوا	کامل کرده از او اولوالباب
دلیل و ابله نغم خربود	خون در پیش چه زرو هم بود
گرفتند در کنار او دندان	شد دلباش زین فرزند
و رفت بر زمین بپوش	یا ز خویشان او براید کرد
کس بد و زخ و دوا و شد از تا	مر تکبب کنه کشت و دلیل
اگر دست بلا بر ملک رود بد	دست خوی بد خویش در بلا
و آنکه در دفع برندش خوب	بسخنی مست خود دلیل عذاب
مال از تازه روی خوش بیند	مال صرخ
و زجم و زقوم خورد و خواب	عمل و علم او بود کسر اب
پشم رشتن اگر سفر باشد	هر چه زوار سیدان نظر باشد

وردگان سینه پند از ناول دهان است پنداره را بکفر دلیل  
بوی ناخوش چه از دهان آید بی دلیلی خوش شدن را بجزه بساید  
میت دیوار البتاده بخواب دیوار تلفت او مردن احباب  
خبر یاد بگویند از ناول دیو بر درستی دین شمارد دلیل  
از تنش جامه گزیده در خواب کشتن تلفت جاه باشد و اسباب  
دیو در بند و چیر آوردن قصد دشمن بود بخود گزیده  
متبع دلیل گشت جنون دیوانگی لبک فسق است رنج کوناه  
گر کند ذکر حق بخواب اندر نگر منزه است و نصرة است ظفر  
هر که بر راه راست بود بخواب راه میت بر منجیح صلاح صواب  
روی بنکود دلیل شادی بین رخسار در بود ز منت بندگان بین  
کونه سرخ سر دشمنی دان گونه سرخ پرتوش رحمت خدای آید  
در سپاهت بند کرد الود گونه سید مرگ از سخت زود خواهد بود  
مردی آمد باین سرین گفت که زنی شد بخواب با من جفت  
تانه بسرم میچسبند کار که در تشمرد مال یافت بسیار  
دیدن چیزی در کنار دنگ در کله مگر در ستان شناس با نگر  
در کسری ز پیش او راه سواد رام داس گزیده نشی ناگاه

خوب روی ظریف بی امو	و دیگر دینی کند نگو
هر که بپند بخواب در <sup>صنوا</sup> رمودن	کام دل باید و سگه جان
دیدن چیزها در فکر کردن	افکنند بند را مردگر کردن
که رکوع سجود کرد نگو	رکوع
روزنامه بقیع قال شمس	روز جمعه
که بعد از کساده روز بخواب	روزه
و در دوم روزه دست پوسته	روزه نافله نوبه کرد از گناه و شد سسته
روزه نافله بخواب در <sup>ن</sup>	روغن آمدن باشد از مرض <sup>سیر</sup>
روغن اسر عمرها در خواب	روغن دست سادی راحت آمد از مراب
روغن دست فرج است بخواب	روغن کنده در بخرها و عذاب
دیدن در لیمان بخواب اندر	دیشی
مال باید تو انگر اندر خواب	که کف دیشی خود تباب
لبه سر ویش اگر چاه <sup>بند</sup>	محنت و درج بیکران ببند
ورزنی هو موی بر خند دید	زبان
هر که چیز کاغن قلم باشد	مهر و زبان دوروی گاه <sup>سخت</sup>
همچو کاغن سیا کن رویش	چیز قلم کردش بتغ <sup>بزن</sup>

در معنی هر چه است بر آن

میت تا و بل نفس ریخ زبان	بپند	سر سرافت عنا و زبان
زانکه شد د لیل بر خواری	در	خواه در خواب خواه بیداری
هر که بپند که دست زد در خواب		بی اهانت شما دشمنان دکن است
و در بپند زوی بخواب اندر		همدست از شکسته او است
و عفران شد بلند مصداق	دغفران	سوده ان د لیل بپادی
میت حکم زکوة اندر خواب	زکوة	در عبادت زباده اسباب
میت بیماری ضعیف د کام	د کام	لیکد بخی در آن د کام بر ساق
د بند ز لیل خواب اندر	ز لیل	خود و الی شناس خوف خطر
و در بنای خرابی کرد داران	ر	قسم مردم عن او بگردان
آب چه پند اندر دست	رضیم	باز یابد هر آنچه کم کف دست
زن بود دید زمین در خواب	زمین	گشفتن در او بنیاد خواب
و در زمین فراخ بپند باز	دو پند زن	سفر است د لیل عمر دراز
زن بپچاد در نکود خواب		میت مال مرادش از اجنب
زن فریه فراخی سالک		وان لاغر تباهی حال است
پرز در عبارت است چون		شاکستی شکاری غمش غذا
میت در بین چه شکی از ناول	دو بین	لیکد کتر بود از ان بد لیل

و درش باشد در ز موی ز کار زما <sup>م</sup> باید لبی ز استظهار

هر که بیند بخواب در زبون زبانه <sup>ن</sup> کردش دام و در کار ضرر

کردی آفتاب عالماب <sup>ن</sup> و رشتی بیه اندر خواب

دست خواهد از این <sup>ن</sup> چه بپوشد <sup>ن</sup> که چنین گفت ایردی همچون

موی سببت بخواب <sup>ن</sup> است <sup>ن</sup> موی سببت <sup>ن</sup> زان نهانند نقصان نیکو

سجده بودن <sup>ن</sup> میرود <sup>ن</sup> در خواب <sup>ن</sup> سجده <sup>ن</sup> است <sup>ن</sup> بگوشتن از طریق خواب

و در سجده <sup>ن</sup> بر انسان <sup>ن</sup> رسد <sup>ن</sup> او را ملالت از سلطان

که سخن گفت <sup>ن</sup> بر زبان <sup>ن</sup> در سخن <sup>ن</sup> بعد تازی بخواب باشد سر

میان <sup>ن</sup> زین <sup>ن</sup> خنک <sup>ن</sup> است <sup>ن</sup> سخن <sup>ن</sup> سخن <sup>ن</sup> چینی <sup>ن</sup> بد بخت <sup>ن</sup> هنرم <sup>ن</sup> کشا <sup>ن</sup> است

سر بود <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> در خواب <sup>ن</sup> اندر <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> بزرگی <sup>ن</sup> دلیل <sup>ن</sup> حال <sup>ن</sup> ظفر

سرگون <sup>ن</sup> سا <sup>ن</sup> بود <sup>ن</sup> اندر <sup>ن</sup> خواب <sup>ن</sup> شد <sup>ن</sup> نگو <sup>ن</sup> نسا <sup>ن</sup> ری <sup>ن</sup> عذاب <sup>ن</sup>

که سر <sup>ن</sup> خه <sup>ن</sup> ز تن <sup>ن</sup> جدا <sup>ن</sup> بیند <sup>ن</sup> با <sup>ن</sup> بزرگی <sup>ن</sup> فراق <sup>ن</sup> بگر <sup>ن</sup> بند <sup>ن</sup>

که سر <sup>ن</sup> جو <sup>ن</sup> بش <sup>ن</sup> دید <sup>ن</sup> چمن <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> ک <sup>ن</sup> بر <sup>ن</sup> سفا <sup>ن</sup> مت <sup>ن</sup> دلیل <sup>ن</sup> شد <sup>ن</sup> پش <sup>ن</sup> ک

وانکه <sup>ن</sup> بیند <sup>ن</sup> که <sup>ن</sup> چمن <sup>ن</sup> فرا <sup>ن</sup> سا <sup>ن</sup> شد <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> بر <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> بوده <sup>ن</sup> پیش <sup>ن</sup> سلطان <sup>ن</sup> شد

سر <sup>ن</sup> که <sup>ن</sup> عمر <sup>ن</sup> در <sup>ن</sup> آن <sup>ن</sup> و <sup>ن</sup> و <sup>ن</sup> ما <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> که <sup>ن</sup> کا <sup>ن</sup> بکا <sup>ن</sup> ح <sup>ن</sup> ص <sup>ن</sup> و <sup>ن</sup> ع <sup>ن</sup> ا

سر <sup>ن</sup> که <sup>ن</sup> در <sup>ن</sup> آن <sup>ن</sup> بخواب <sup>ن</sup> هم <sup>ن</sup> دان <sup>ن</sup> سر <sup>ن</sup> که <sup>ن</sup> است <sup>ن</sup> عز <sup>ن</sup> و <sup>ن</sup> سکوه <sup>ن</sup> دفع <sup>ن</sup> بر <sup>ن</sup> آن

سر و شالی عافیت باشد سر و نوذ با سر و هم صفت باشد  
 کمر او را کردند مک در خواب شد لیل مصیبت از مر باب  
 دشمنی ز منت نام باشد مک سکاره با عوانی بلائه بدر ک  
 منت سکیا دلیل حال خواب سکیا ریزه پارحت از بر اجباب  
 وانکه بیند سلوی را در خواب سلوی و لشر با ورت در هم باب  
 کرگند و شمت سلام خواب سلام زود کرد ز حمد ا حباب  
 سنگ ریزه دلیل حال بود سکر زه کر چه سپان و یال بود  
 سکر زه فکند اند خواب سکر ای تلف حال باشد و اسباب  
 سوزن و رسته بد اند خواب سوزن جمع حالت و زینت و در باب  
 سیم در خواب به وزن با سیم کر چه با مرید و شود و شر با شد  
 شانه یا نا پای نابرجا سانه ناموافق بکار دین حدای  
 شانه آهنین به است خواب حکمی عدل دانش و مر باب  
 شانه در خواب مطلقا نیک است در همه با مطلقا نیک است  
 کتف و زن بود در خواب کتف کتف است دست با برادر اجباب  
 شعر گفتن خواب و قرع و نل شعر کفش جمله باشد حدیثهای محال  
 و در بیند خواب شفا لود شفا لود بر کتف کتف دلیل خواهد بود  
 سخن خوش بود خواب شکر شکر از کبیرین بینی از شکر است

کر کند شکر حق بخواب اندر کردش بر مزید مال طفر  
 شکل خود صورتی دیگر دید <sup>ن صورت</sup> تبدیل باشد احوال او بگردیدن  
 و در بخواب برون رود <sup>شش</sup> شش باشد او را در بینی دنیا  
 دیدن شود با بخواب بدست شود با و در بود شود خود با خفا  
 دیدن شیر علم و مال بود <sup>شیر تاز</sup> شیر تاز خود نش روزی حلال بود  
 دیدن شیر ملک <sup>در خواب</sup> در خواب است حلال است و در خواب  
 شیر استر و لایت و است طرا و اثر آن خزون بود بعرب  
 شیر کا و آمدت قرح فال یار عیش خوشی و فراخی سال  
 شیر خراب مرض قرین باشد شیر در و با مجنون باشد  
 شیر پیش بزیاست حال تمام شیر کت ماله های حرام  
 است شیر کوزن بیماری طعم شیرین نشاط و شیرین دان <sup>شیرینی</sup> شیرینی  
 شیر داد شهنی مسلط دان <sup>شیر</sup> شیر و الله بر وی نشست شد سلط  
 است طاعون بخواب <sup>بیک</sup> بیک طاعون لقوة بد بخنجر و غم بیماری  
 است طاعون جانام بلند طاعون ماده باشد بر میوه فرزندان  
 حکم اندون بو طلاق بود طلاق دانکه معنی آن فراق بود

و آنکه سیند که بود بر طوبی طوبی کام باید بد بنا و عقی  
 طوق دیگر بگردن از زرد سیم طوق باشد از غیبت حال بشیم  
 لب لب باشد فلاده اندر خواب <sup>اطهار و سی</sup> برامات دلیل بر احباب  
 و دکن هوا چم نبات رسد شود دوستی سر لب رسد شمعنی  
 عدسی و با قلا ماش و نحو د عدسیه و آنکه در درد بکها بکار رود  
 گیسر دلیل آنده و غسم <sup>بسیار</sup> لوبیا و زرد شک فرج طعم  
 روزی دان تو آنکین در خواب <sup>بسیار</sup> عسل که نه منت بود در آن نه عقاب  
 عطر در خواب خمر می باشد عطر باقی عمری عقی باشد  
 غیر و مشک سروری باشد غیر باز کافور مهری باشد  
 بر توانائی و ستایش وجود عود شده لبیل از بخواب لبیل عود  
 حجره بنده الهیت شالیندی عود روز خوب خدمت کرد با الهی  
 عیب در خواب شادی <sup>عین</sup> نظر است لبک بنده و اعان است  
 غرق گشتن تباهی مال غرق بیم جا تباهی حال است  
 و در شود غرق اندر آب <sup>عین</sup> در لبش بیره دار نبش تباهی  
 دیدن غرضها و حور و قصور <sup>عین</sup> عزمش باشد و نشا <sup>عین</sup>  
 هر که سیند که از برای خدا غزا در غزا دیدن استاده بیای

تو مرا و با فراخ دوزی دان	بلکه او را فراخ دوزی خوان
بخت مقبل فرین او کردد	حال خویشان او نکو کردد
هر که بپند که وقت سو جهار	فضل زهد او ساندش بمراد
و در شود کشته در جهای مجواب	شادی و روزی است عمر و ثواب
سردن هر که شوید اندر خواب <sup>عسل</sup>	حال او نیک کرد از همه باب
وانکه بپند که سر به شرف داشت	دیر با بد میرانچه باید جست
دیدن غل مجواب دانم سرشت غل	کار پنداره سخت با خطر است
کز علاقی خورد مجواب اندک علام	بر مرادش دلیل بود نظمی
هر که را قول را احسب کرده غول	با ز اهل فساد و شر کردد
حق تعالی مرادش نماندند	خو جز او فسادش نماندند
وانکه بپند که فرشی ملک است فرجی	عمر او شد در از از غم فرجی
و در فرشته شود مجواب <sup>اندر</sup> فرشته	شاید از خوانش فرشته <sup>اندر</sup> فرجی
هر که رگ زد بخواند <sup>اندر</sup> فصد	حالی از دست وی دود <sup>اندر</sup> سرد
انکه بپند که او قیام است	در صف حکم عده و کوا <sup>اندر</sup> شد
در عبادت دلیل بر <sup>اندر</sup> نظر است	نو کهنه دلیل خبر و شرافت
بخت در خواب خواند <sup>اندر</sup> حرام	اصل دین و دینت <sup>اندر</sup> حرام

تا آتش رسد بسج و صبر	در نظر خواندنت بنکوتر
همه سخنی بر او شو آسان	گر بخواب اندر و کند قرآن <small>فراغ</small>
زود باید مرا آنچه می جوید	گر کند قصه یا خبر گوید
با جابت دعا شو مقرون	گر کلیدی کند بقل در <small>نقل</small>
فاشتر باشد بنده آهن	صالحان ترا همچو بعبس
راش آموزد و شو محتر	گر قلم داشته بخواب اندر <small>فلم</small>
شود شیرین دلیل سود بها <small>ن</small>	قلبه خوش بخواب <small>قلبه</small>
خوردنش خوف دلیل برتری است	سرد پاچه دلیل سرور است <small>پاچه کوفته</small>
خلفرا بیم و حسرت عذاب	باد با حول دیدن اندر خوب <small>به</small>
مست بیننده داد دلیل سفر	ورز جانش بود از بجای دیگر
بوسکاشی کند به بدیاری	گر جدا کرد از تنش باری <small>اخراج روح</small>
کشت شود آشکارا در از نهان	و در با او از بود پار بدان
یابد اندر چهار <small>اسباب</small>	هر که او پادشاه گشت <small>پادشاه</small>
صریح مانند باز باشد باز	عابیه هر آنکه پسند باز <small>باز</small>
نست که در بانگ بساز	کرد از آفت ز کوه باد یوار <small>از بالا آفتاب</small>
از کسی باشکوه و حرمت آب	شبه است <small>شبه است</small> بخواب

بانگ خرد شمنی تشیع بانگ استر سفر بود بیوست  
بانگ آمو کنیزک آید حال بانگ آمو بانگ دو باشد صر روع حال  
گر کسی بانگ یوزد دید بخواب بانگ یوزد سخن طامعی بود کذا ب  
بانگ سگ بر منبت لیل بانگ سگ بر طرف بانگ خوک ناتا و بل  
بانگ که به بخواب در دید بانگ که به تشیع حال در دیدن  
بانگ استر سر و هم کردند بانگ مار لیک رشمندان بود بودند  
بانگ مرغ بقدر مرغانت بانگ مرغ بقدر انقدر تو امانت  
هر دو پا وارد پد باشد پا کعبه زنده بد سیر باشد  
دست پا او بریده پندم دست پا سفری سخت زود خواهد کرد  
مال مرغ دان بر مرغ خواب مرغ کار بار و فراخی اسباب  
دو مرغی نشسته از گروان مرغ بر جسته زهر سخت از جگر برده  
هر که پند که او بری شده بود کارش از منبت نیک کرد و دور  
وانکه پند بری بخانه حرفی دزد نکارد آن مردم بد  
کاصل جلیت بود بخوابی کشته از دست نفور دوری  
و در بومنه بدی و بد پیمان برهنگی اضر عرا بود نادر  
گرد جانی بر جانی دیگر بریدن ان بریدن بود دلیل سفر

گرتان کسی از وافریند <sup>پیران</sup> سرخس باشد بلا و کردند  
مال و علم و شفا بود <sup>بایدام</sup> پسته در خواب <sup>مخچین</sup> با دانا  
کوژاشتی دلیل مال بود <sup>شخص</sup> در دیشت از بدی <sup>ل</sup> بود  
بنده کوبه بیند <sup>عید</sup> اند خواب <sup>حس</sup> کشتی فروشنده او خند بعدا  
سفر آمد <sup>پیر</sup> سرخس خواب <sup>در</sup> بود <sup>تر</sup> معیشت <sup>اسباب</sup>  
هر که بیند <sup>بوزینه</sup> کبی <sup>مست</sup> بخورد <sup>تغیر</sup> از زنی <sup>طعون</sup> طعون  
گر بود <sup>بود</sup> پوست <sup>جمله</sup> کند <sup>هر</sup> سر <sup>ار</sup> با <sup>او</sup> شود <sup>پیدا</sup>  
پوستین <sup>پوستین</sup> در <sup>هر</sup> مو <sup>که</sup> است <sup>پوشد</sup> <sup>مفرات</sup> <sup>زنان</sup>  
بوسه <sup>بوسیدن</sup> در <sup>زنده</sup> کار <sup>مرده</sup> و <sup>زان</sup> <sup>سبک</sup> <sup>است</sup>  
هر که بیند <sup>سخت</sup> <sup>کرد</sup> <sup>د</sup> <sup>این</sup> <sup>ز</sup> <sup>جمله</sup> <sup>رنج</sup> <sup>عذاب</sup>  
و به بیند <sup>درد</sup> که <sup>درد</sup> <sup>بناشد</sup> <sup>او</sup> <sup>درا</sup>  
شد <sup>بیابان</sup> <sup>باز</sup> <sup>گشتن</sup> <sup>از</sup> <sup>ان</sup> <sup>شد</sup> <sup>غم</sup>  
پیر <sup>پیر</sup> <sup>نی</sup> <sup>سها</sup> <sup>گشت</sup> <sup>بخراب</sup> <sup>بهر</sup> <sup>من</sup>  
جامه <sup>جامه</sup> <sup>مرد</sup> <sup>را</sup> <sup>عجله</sup> <sup>رنج</sup> <sup>بناشد</sup>  
زن <sup>سرا</sup> <sup>آ</sup> <sup>یعنی</sup> <sup>است</sup> <sup>پروزه</sup> <sup>که</sup> <sup>بود</sup> <sup>ز</sup> <sup>ونش</sup> <sup>ط</sup> <sup>مرد</sup> <sup>روزه</sup>  
کر <sup>پری</sup> <sup>به</sup> <sup>بیند</sup> <sup>که</sup> <sup>پیر</sup> <sup>بنا</sup> <sup>شد</sup>

در روایت اهل عرفان

کرب به بند کبرک اندر خوا کس  
 کادا و جمع کرد دانه ریاب  
 نیک بد خواب پیشانی پیشه  
 شد دلیل شکوه بر دانی  
 ونگ دز اهل دنو بهمان است  
 ز کرد ز دگری فعل نالبا است  
 لیک نخاس و باز بالا نگر  
 بچو سراج باز بریان کر  
 بچو خباز و صد لی بدل  
 مردم مصلحت در تا و دل  
 کرد چنگ در میان دوتن  
 صنع جویند بی تصنع و فن  
 روی کر چهر معلم است خواب  
 ملک الطوت مردم قصاب  
 هست صراف علی به دین  
 که کمان پیش او بود به یقین  
 لیل نقاش مطرب طبال  
 بابان و شبان و شربان  
 مهم هستند صاحب تدبیر  
 چاه کار بر کن بچو آب اندر  
 کل کری هست کار با مقدا  
 شانه کر عکسار خلق بود  
 ایچو عصا در بار خلق بود  
 میفروشی مقاهر جلا د  
 مخطه نالیند شر و فسال

پنی آمد جمال مرد لیسار پنی لیک یا شد در کھا کتالیستی کار  
شاه را نایج ملک جا بود نایج غیر او را یکی تیاہ بود  
تخت با قرش دید اندر تخت شد دلیل ستر گری و عبد  
وانکه بیند که خضمه تخت غافل از کار دین بر تخت  
و دلبیند جمله کرد اسش تراندو زان شود بیک به برادرش  
گفته است اگر ان کرد بی سخی شاد و کامران کرد  
مرد مؤمن بود ترنج خواب تسبیح لیک نایج نعت و حساب  
مستقیم کردن از بغیر فرج از اعضا قلیل و کثیر  
زود باشد بیاطلی شهره تفاد کر نفع بد یا حمان مهره  
کر تیمم کند خواب ندر نیمه حال عیش است با خلاصی سخن  
بر رعیت سفید باشد عم صافه لیک حاکم شود از ان خرم  
جامه سن داشتن در خواب سفید مرده و دنده راست غر خواب  
کر چراغی فروخت اندر خواب چراغ سود بیند از اولی جاب  
چراک جامه فسادین باشد چراک و دیشوی بصد این باشد  
در سفید میخ خود بیند چشم سفید ابد و نخت بد بیند  
کودی و لیک گری در خواب کور لیک گری خلایق بیست در همه باب

خاصه کودی که از همه برتر است خط  
 دین دنیا کورد در خط است  
 آب بر چشمه عمر باقی مانده است <sup>چشمه</sup> کم و بیش و زیاده و نقصان  
 و در بود آب سالن باران  
 احبش ظاهر بود نزدیک  
 سید باشد مبارکند <sup>خواب</sup> حلقه  
 سب حلقه زده لغه سب  
 باید از نخت لغت سب <sup>جمع</sup> کرجا عیش کنند اند خواب  
 توان کند نما جو روی <sup>شوی</sup> هوروش که در کند جو پوسیده پوس  
 بر نفاست جو <sup>بدلیل</sup> چوب نسبت خرمی درین کس قلیل  
 و کسی شد بخوب اندر جوی جوی <sup>مست</sup> برهنه کاد بگو خوی  
 کر محبوب از زوای جوی <sup>بجست</sup> <sup>از جوی</sup> پیمان از غمی بیاید دست  
 حکم حجام پر با نخت <sup>جام</sup> و در جوی دشمنی هر دست  
 شجبت در اصل <sup>نی</sup> بیمار  
 بندها نوافرح زد شخوار  
 کر بود در طوا کعبه <sup>حکیم</sup> خواب  
 از بزرگی رسد کبر آب  
 کعبه کردوی سحر او آرد <sup>نبت</sup> ح  
 دین دنیای او نکودار  
 هر که در خواب نبت <sup>ح</sup> کرد <sup>حبا</sup> کرد  
 حقت شاری شده زانده  
 بودن اندر حنا اند ناد <sup>بیل</sup>  
 هست در عظمی تمام دلیل  
 در حبت کنند الجی <sup>سخت</sup>  
 میند اپنی زبان سخن از نخت

آنکه شد در حصا اود شمن <sup>شمن</sup> <sup>محمود</sup> بتی و مال و جاه گشت این  
 جمع خاکست جمع کهنه مال <sup>خمر</sup> خمر خوردن دلیل خوردن مال  
 و در فروشند بنجا که خیمه قارون <sup>فروشد</sup> <sup>کجا</sup> بعد از آن آمدی از آن سپردن  
 زود کرد و شکسته بیمار <sup>تویج</sup> لیک سالم شود در آخر کار  
 شوخی آن بوی رسد آخر <sup>نه</sup> زود کرد و چه باطنش ظاهر  
 و آنکه نوزد معبر است <sup>نیت</sup> که قیامت دلیل بر اجابت  
 میت پیدا کرد هر آنکه بخواب <sup>قی</sup> لغت بیند در او سوال جواب  
 توبه کهنه بود قیامت <sup>جواب</sup> <sup>کاد</sup> برسد از بلا و درنج عذاب  
 کافر به بنویسند <sup>کاد</sup> و آن لاغر عناق و قحطی  
 دید گوشت کاد و پیاز است <sup>کوشن کاد</sup> شک عیشی انده خوار است  
 و آنکه بیند که روش کرد <sup>کاد</sup> مرود در خزانة ده دان  
 و آنکه در خواب شد کبوتر <sup>کبوتر</sup> یا هر نمرغ گو کند سرواز  
 و آنکه بوی باطلت پیچاره <sup>کدو</sup> در پی ناحقت عواره  
 هر که بیند کدو بخانه خود <sup>شد</sup> این باید ز هر چه باشد  
 به شود کرم مثل بود پیاز <sup>در یود</sup> کافری مشغول بیند  
 و در حقیقت جفت باران <sup>در مفر</sup> بخانه باز آید

کانال تلگرامی (تن آگاهی) @tanagahi

شاخ بر کد و نمود بگوست

عالمی خوش حکایت خوش خوراست

کر به در راه و حویلی بدست کرب

چند خورشیدان که جمله سر است

بچه کر به میدان اندر خواب کر کسی

سخن ز خوشی است در هر باب

کر کسی از هر غما خوب بخت

زانکه در او حسد از هر طرف است

در بود کر کسی بسوی مو ا کر ک

از سفر کر بدش مراد رو ا

یکی بچه کر ک میسر و درید کرد

چم بودده شد خواهد بود ک

کر کر و کر و خولیش راه خواب

دین و دنیا او شمار خواب

لیک ب نوحه سازی دان کرب

زانکه با نوحه اند هست دیا

کر و شلغم حقدن هم کزد

باشتر غاز و سپر باشد غم

هر که در خواب دید کشتن خود کشت

یا کسرا که کر و نش میزند

کر بود در و مند بکرید

و در بود بد لقیقن که بکرید

کشف ایمن ز هر چه رنج بلا است

لفظ شارع بدین حدیث گوا

هر که در کشتن زار رفت در زار کشته زار

بیکمان در خصم ز افند زار

و در بکعبه در و نشود در خواب کعبه

از بلا کشت ایمن از همه باب

دیک شد که خدا خانه مجواب کعبه

کفچه آمد مرتبه حساب کفشی

و در بد تریل کفشی او در خواب

همسرتش رفت یارود حساب

ورد به بخشش ملاق زند بهد

کلامی که گفت سختی چه باک است

هر که بیند کلاغ را در خواب

هر که بیند کلاغ را در خواب

در نه اهل کله بود هموار

هر که در پیش داند کلام خواب

هر که بیند کلید را در خواب

که دلیل کلید سلطان است

و کفایتی نکر دست بخت

بر اهل کلام ابرو با ر

هر که در خواب کند ترخورد

در کبشت از کند نماز خواب

هر که بیند گزنی خندان

کودک خوب روی فرشته بود

کودکی بید در کند کسی

هر که زنده کنندش اندر کور

و در بند ز سر نخ او برسد

کله آن به که طهرش نماند

از دروغی فتد بر نخ عذاب

حکم و تعظیم باید و اسباب

در سدهای غم زد مهر تا محو او

مانند خوار غریب است اسباب

یا بد از یاد شاعر مت آب

وین دلیل از کلام قرآن است

که کلامین کناه بد در دنیا

اندر افتد بفتنه تا جا

دینش کرد دقوی و از غم فرس

کرد از زمره اولوالالباب

هر چه خواهد بود در خندان

بانشط و طلب برشته بود

که خروشدند ز ارزاد بسی

زده محسوس کرد و پر شور

طلب

کلام

کلاغ

کلام

کلمه

کلاه

کندم

کبشت

کبرک

کودک

کور

چونکه تعمیر کوزندگان است  
شد دلیل ظفر بخواند  
لیک سیدار اگر بود چه جواب  
کودی کنک کرمی در خوا  
وانکه وحشی بود بخواند  
بود گستن بخوانیک بر  
و ان هست اصل غنوازی  
و در غر یا فرو شد اندر  
وان پیشینه کر بود فریه  
کوش مردی بخواب یاز  
کوشوار است صهره رود  
وانکه بر کوه شد بخواند  
بر بلندی شد بلندی  
کر بلوچی بخواند جواب  
وانکه پند که کوه گشت  
کوی چو کا بهم مراد بود

بصیران نقد رواند است  
مرده ار کور اگر بر ارد سر  
لغت خفا بیند و سوال جواب  
خلع بن شمار در هر باب  
شد عنایم و لیک کوبا کون  
رنج فرزندان ابتلای خفا  
مانه ناخوشی و بیماری  
بر مصیبت دلیل گشت عنای  
مست مراث این عباد به  
دلش بر کودکان عناد محن  
مانه جامال و فیروزی  
کار او شد بلند گشت ظفر  
باز گشتش مستندی در  
کار دین کردش بود تقی  
کرد خواهد تنش و رع روان  
لیک مر عامه را فساد بود

کوشم  
کوست  
کوشوار  
کوه  
کوی  
کوی

لب	کس لب خفا بر لب دید بخواب
ماه	کاشمین صعبتن سیه ماد است
ماه	عاقده مرده بجوا سخت نکوست
ماه	دیدن ماه دوزه از ناویل
ماه	ماهی آذده دیدن اندر خواب
مدار	کس بجوا اندر و برید کسی
مردار	و در خواب اندر و خود مردار
مرد	مرده دیدن تن خود اندر خواب
	وانکه با مرده بخواب اندر
	که برید بیند کسی بخواب اندر
	کس بود سر و سیاه غم خواره
	که دیدن از عبارش کرد
مرد	و در چند بد مرده کس نکوست
	بسی با مرده کان تا از خواب
	بیر خولیش مرده دیدن باز
	و آنچه مرده دیدن بخواب اندر
	مست غماز جمله امیب
	دنگهای دکن همه خار است
	آفت دشمن است از رحمت
	بر کراهنی نرخی گشت دلیل
	شد دلیل غنیمت از هر جا
	کس سپاه می بی همه رحمت
	مخفی بر بود سقط بسیار
	شد دلیل ندرت از هر جا
	دوستی کرد شد دلیل نضر
	که کسی مرده مرد بار کبر
	وانکه بر کفر مرد پیچاره
	ز اقر مرده را یکی مسز
	و آنچه مشرک بود کافر
	در عبارده دلیل استغناء
	امن باشد از مفسد غماز
	روزی دان کرد از نیت خیر

کانال تلگرامی (تن آگاهی) @tanagahi

هست با مردگان جماع بخواب	شای و کام دید از اجباب
مرده راهست در بیدار خود	مردۀ راه لیل خوف عذاب
گفت تن شوی مرده را	هست که اصلاح در زندان
هر که در خواب مرغابی	بودی هر کس بافت کلید
وز یکی بایده شمال شمار	لیک غندان اگر بود بسیار
خون مرغان راست بخواب	جمع مرغانان با اسباب
کوشتر مرغ کا انحلال بود	کر چه با حلیت مال بود
هست مرغ خوب عقد و اول	پاکی بین هر کس کا ندید
کس بیاید بموضع نه صواب	صفت علم صاحبست بخواب
مشره چشم خویش بوند است	چشم آکید دانکه بین فرزند است
مسجد با عمارت اندر خواب	عمالی باشد اهل خبر صواب
کس نند بیخ جای بیدار	دوستی یا برادری کس کرد
کس بوزد بر مصحف اندر خواب	دین او شد بنهاه کا در خواب
ود جزو آبتی ردین ماس است	ود فرود شد دلیل بدکار
کس نند ز پسر خوب اندر	هست بر امر و نهی فرمان بر
کس نکر دید مطر قه و دره	دیر و زودش اثر بشکند بر
هر که بپند غنا و باغبان	مغنی شهر شد و مهنس

مرجه دید از زان تفصا	بار کرد بمجان بالشان
میت سبرد لیل دیش جا	خطبه شرح بنی دین ا ل ه
مست نشور نیکو کوی کرد	منسور منفعت یافتن زرد زرن
مرد مورانکه شود ناید بد	مور که مانند بازی بخواهد میر
مورد شاخ مورد بنی اول	مورد بر رازی عمر گشت دلیل
حون در پهله بود نگو باشد	موزه مشه بر کام و آرزو باشد
وانکه موزه کند زیاید	مرد موبه برید از عناد و رخ سفر
موی سر مال باشد و ا	باز عمر در از موی سفید
مرد را موی ریختن خواهد	مرد زانوا طلاق بر آید
مرد انگشتری ولایت	و در بود اهل ان هدایت
مال جمعیت مهمانی	که دهد امت از بر نشانی
مرد و بناتهما نکسر	بی شکلی در زمان خفا بهتر
مرد و چند بوقت خفا	که با اندازه یک یکی چسند
مال فسانده آورد با	سوف از جمع مال خفا ضرر
مرد خنک محو تر باشد	مرد و را حکم بکد بکر باشد
مرد که مویز بپند اندر	نان بی نان خودش عناد
نان پاکیزه عول سلطا	کر می نان تقاق شد در خواب
نان جو عیش شک و است	

نام مکرده اندر خوب باشد احوال است در هر باب  
 درین دو بنا شریک بود است

نان خشکست دندان کانی خوش

کرده زن دان کامرابی خوش

نان بسیار چیز بود بر خوان

شد د لیل زیاده اخوان

و در لبک داد نان و یک منجور

دان که روزی فراخ بگرد

نمیزد

نمیزد حال حرام شد در خواب

دندان آن بدست در همه حال

نشانند

زد نشانند نمنجور سبک

مغز شکر بر آورد از لوت

ترکی

کس به بیند بخواب کس مرد

زن کند پیش از آن نماید

و در منجور اندر روزی نمیزد

و انس پیش بیوه بنشیند

نصحت

هر کس که نصحت د عزیز نمیزد

بسیار بخوابد سرانگشت خوش

نفس جازه

هست نفس جازه اندر خواب

مال بسیار حلت و در سیاب

نعلین

هست نعلین از د لیل سفر

پای اقرار در چنین بکسر

باز

کر منجور اندر نماز کند

ز پیش از خلق بی نیاز کند

بجای باد در هر نام

زانکه هر کس که در نماز بود

در هر بد بد و فرار بود

بشرف نشستن اندر خواب

فرح از غم شمارد و کسب خواب

اگر سعادت است عورت داد سلام

کرد در امید او بونا تمام

عکس

و در سعادت چپ دهد سلام

داد شود دیده که تمام دهد

عکس بیک سو است طرب

عکس شوخ کن با و مشعب

عکس بود

عکس بود فریب و سبک

مال میراث پنجم و تک بود

و در نه فریب بود زبان باشد  
وانکه نوری اندر دیدن  
و در بر نوری او شمار گزشت  
نی فکر ذکر گویم به هر چه نخوان  
گشت واعظ بخواب و خلق  
آب شورید و حل در خواب  
مرد عامی بود و زرع در خواب  
هر که آدم بخوبی در بیند  
و در خواب اندر ز علی بیند  
دیگران از مهاجرت و نصیحت  
وانکه بیند یکی زال بنی  
خاصه در سبط نام بودارش  
ذین عبار را اگر بیند  
و در بیند محمد با صغر  
وانکه بیند بخوبی در حقیقت

آن جسم در بیخ جان باشد  
که در آن خیره شد فتد بعذاب  
کان در لیلی زیبا رسائی او است  
نی خلق صوت سازم به هر چه نخوان  
یاد لالت کند بد او در خلق  
و در بیخ عذاب  
خلق را دارد او برای صواب  
در ولایت بکام بنشیند  
با سنجای علم و پود می بیند  
مهرت لغیر خوابشان کردار  
اشوی باید از جمال بنی  
که هر نور آمدند از انوارش  
با عیان بگویند بنشیند  
بر همه دشمنان شود نظار  
بهره دهانشی شود رهبر

نور  
نی  
واعظ  
و حل  
و زرع

موسی کاظم ازده تاویل	بر کجمر تو کتر است دلیل
دانکه بیند محبوب علی رضا	و اضی آید باقتضای قضا
و در تقی دان صهار معنی	که نقی شد دلیل بو تقوی
حسن عکری بیاز کا است	لیک مهدی نشان لطف است
دین بو صفا رنج حفظ	لیک آخر بود مراد نظیر
تمام شد کتاب جواب نامه ابن سیرین بید اقر مشرف و مزار	

کتاب بفروست نهادن الحامد علی از خواننده دردم

ف ششم شهر شعبان المعظم

مرد در بیصد چهار پنج بحر منور

۱۲۴۵

کانال تلگرامی (تن آگاهی) @tanagahi